





۵ - یہ لم مجمل الکلم

سلوک و صورت و لغت و الماریات کے لغات میں پر مشتمل ہے۔  
۳۸ صفحت پر پچھلے مجلے کا شمار ہے یہ لم ناقص الاول ہے۔  
بزرگوار ہے۔

۶ - نشر مجمل الکلم آغاز: "زیں سب کا دل تخت سازند + اہل لول طاعی اندر سازند

یہ نشر ناقص الاول ہے۔ ۴۰ صفحت پر سن اور کاشیہ پر ہے۔ اس کے بعد کاشیہ پر  
کاشیہ میں وقوع ہے۔ بعد میں سن اور کاشیہ پر بار بار ہے۔  
سلوک و صورت کے لغات میں ہے۔

یہ نشر بھی بزرگوار ہے۔

۷ - جامع حیا نامہ نشر بر دو درجہ در درجہ نشر ہے یہ دو قوس و  
خط کر بر رخ است بین القوسین۔

الماریات و صورت و سلوک و لغت کے لغات میں پر مشتمل ہے۔  
دائیں (قرین) اور آئینہ مختلفہ ہے۔ ۵۳ صفحت پر پچھلے مجلے  
یہ یہ لم کامل ہے۔  
صنف نامعلوم۔  
یہ یہ لم بھی بزرگوار ہے۔

یہ پورا مجملہ ایک حکم اور ایک ہی کتاب ہے۔ پہلی کتاب شرح الماریات کا نام ہے  
کاتب نے اپنا نام سید بیگناروں دلا ہے۔ کاتب جو عبداللہ ابن ابی شامہ ہے  
نما کے نشر و صورت پر ہے۔ ان کے پہلے نام کے کتاب سے یہ نسخہ منسلک ہے کہ  
وائف پاک کا حق۔ بعد میں نام کے فائز الماریات کا نام درج ہے کتاب میں  
لیکن یہ پورا مجملہ منسلک ہے اس کے بعد ہے۔ اس مجملہ کا لغت  
دو چیزیں شرح الماریات اور نشر و صورت ہیں۔ بعد میں نام کے فائز الماریات ہے۔



و چون در میان خودان در میان خودان  
 و چون در میان خودان در میان خودان  
 و چون در میان خودان در میان خودان  
 و چون در میان خودان در میان خودان



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱











این کتاب را در سال ۱۰۸۰ هجری قمری  
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه  
 در ماه رجب در روز بیستم  
 در وقت عصر  
 در محضر  
 در کلاس  
 در مدرسه  
 در دانشگاه

اعتباریه اند که نورش وجودی نیست مگر در وسع تعالی و کل علی کبر  
 هست که بذات خود روشن و بدست خود نور ذرات مکیات از و با ظهور  
 هر که از فروغ او افتد دور در ظلمت نیست همانند مسور  
 خورشید فلک نور خویش است منیر جرم قمر از پر تو او نور پذیر  
 روشن بخود است نور اگر عقل خیر افزون نهدش ز مهر و موه خورده  
 درین دورانی شارسه به پیشانی است از برای بیان مراتب موجودات  
 در موجودیه کرده اند و گفته اند اشیا نورانی را در نورانیته سه مرتبه است  
 آنکه نوری مستفاد میشود از غیر چنانکه جرم قمر در مقابل آفتاب روشن  
 گردد شعاع ویرا درین مرتبه سه چهر باشد یک جرم قمر و شعاع که بر او  
 افتاده است سیوم آفتاب که مفيض شعاع است آنکه نور در  
 مقتضای ذوات وی باشد چنانکه آفتاب بفضل آنکه ذات وی مستلزم و  
 نوری و در درین مرتبه دو چهر باشد یک جرم آفتاب و نور وی  
 است که بذات خود ظاهر و روشن باشد نه بنوری که زاید باشد بر ذات وی  
 چنانکه نور در هر چه عاقل باشد همانند که نور آفتاب تا در یک نسبت بلکه بذات  
 خود روشن و ظاهر است نه بنوری که بذات وی قایم باشد و درین مرتبه یک

این کتاب را در سال ۱۰۸۰ هجری قمری  
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه  
 در ماه رجب در روز بیستم  
 در وقت عصر  
 در محضر  
 در کلاس  
 در مدرسه  
 در دانشگاه  
 در روز پنجشنبه  
 در ماه رجب  
 در شهر تبریز  
 در سال ۱۰۸۰ هجری قمری  
 در وقت عصر  
 در محضر  
 در کلاس  
 در مدرسه  
 در دانشگاه

این کتاب را در سال ۱۰۸۰ هجری قمری  
 در شهر تبریز در روز پنجشنبه  
 در ماه رجب در روز بیستم  
 در وقت عصر  
 در محضر  
 در کلاس  
 در مدرسه  
 در دانشگاه



سزب معشر حق  
نفکر رفتن از باطل سور  
یک دانند در بدین من خلق

که کرم و نیکوکاران  
همچنان که در این عالم  
هفتاد و نه سال بود  
روم طاعت او را میسر  
کنش تا او را بفرستد  
برای کارهای دولت  
بود و کارهای عظیم  
و شرفها و افتخارها



و جود وی گوئیم هر چه در موجودیه خود محتاج بغیر است استفاده  
و بجز داروغه میکنند و هر چه استفاده وجود از غیر میکنند ممکنست خواه آن غیر  
وجود گوید خواه موجد <sup>یعنی</sup> که حقیقت حق آمد الحق بر آنکه بود  
بحق مضاف و ملحق قومی بعینش معین دارند قومی که از قید تعین  
مطلق قایلان بانجا و وجود واجب تعالی با حقیقتش و فرقه اند  
از باب فکر و نظر اند چنانکه حکما و ایشان میگویند که ثابته در جواب  
الوجود کلی باشد یعنی ثابت که او را کلیت و عمومیت عارض تواند بود  
زیر که وجود کلی در خارج بر تعین صورت نه بند و پس لازم آید که واجب الوجود  
مركب باشد از ان امر کلی و تعین و مرکب واجب محالست <sup>و ثابته</sup> مشهور است  
بلکه واجب باید فی حد ذاته متعین باشد یعنی تعین وی عین ذات وی با  
چنانکه وجه <sup>و عین</sup> ذات و است تا هیچ وجه در مرکب و تعین صورت نه بند  
موجودیت اشیا عبارت از ان باشد که ایشان را با حضرت وجودی  
خاص و نسبت معین است از ان حضرت ایشان بر توییست <sup>و ثابته</sup> بلکه وجود  
مرا ایشان را عارض است یا در ایشان حاصلست <sup>و ثابته</sup> برین تقدیر موجود مفهومی  
نه کلی محمول بر امور ممکن و وجود جزوی حقیقه مستغنی <sup>و ثابته</sup> الا شکر ان بنی الکثیر بن

حکیم فلسفہ عجیب

کتابخانه

ازین بران نشاند از ذات و  
در ایام مسکنه اثبات و  
که از دور دارد به یونانی  
که اندر نسکس توغل  
و عقلمند در دور نسکس

بسم الله الرحمن الرحيم







[illegible]

جزو است بسیار و نه کم زیرا که نفس چه اخص و چه اعم مبرور  
 بود و لا نفس فافهم حقیقت وجود از حیث اطلاق و مثالی و محکم  
 علی نمیشود و حکم و شهادت نمیشود و هیچ وصفی و اضافتی کرده نمیشود  
 بگویند پس نسبت از نسبت حقیقی حدوث و قدم و کثرت و وحدت و وجوب  
 و وجود و مبدائیت یا تعلق علم و بذات خودش یا بغیر آن زیرا که این همه  
 مقید به نفس و تقيده است و کس نسبت را کمال نفس و تقيده خواهد فهمید  
 عیناً یا باشد مطلقاً جزو تعینات شخصی جزو متاخر و خواه اعم و خواه  
 اخص تعینات مطلقاً چه نفس اول خواه اخص و اعم جزو چه تعینات منوط  
 بینها هر وقت بلا نفس پس هیچ یک از این تعینات جزو نیست و خود را  
 منزه حیث هو لازم نیاید بلکه لزوم آن بحسب مراتب و مقامات  
 البهاکمت رفیع الدرجات و العرش پس مکتوب و مطلق  
 و مقید و کلی و جزو و عام و خاص و واحد و کثیر بر خصوصان غیر و تبارک  
 در ذات و غیبتش و قسری ملاحظه کرده شود باعتبار اطلاق و فعل  
 و تاثیر و وحدت و علو مرتبه الوهیه است و هر حقیقه الهیه چنانچه و تعالی  
 باریک است و خوب و عالی و قدم و امثال آن از صفات جمال و قسری

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بودن خود در ذات نور  
بان چشم سر در چشم خود



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
دليلاً للناس على ما كانوا  
في غمٍّ من

١٥

ما طارده من قبله من الآفات  
التي كانت عليه من قبل  
فما أتاه من الله من سلطان  
وكنى الله به من غير سلطان  
والله يعلم الغيب  
والله لا يهدي القوم  
الضالين

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
دليلاً للناس على ما كانوا  
في غمٍّ من  
ما طارده من قبله من الآفات  
التي كانت عليه من قبل  
فما أتاه من الله من سلطان  
وكنى الله به من غير سلطان  
والله يعلم الغيب  
والله لا يهدي القوم  
الضالين

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
دليلاً للناس على ما كانوا  
في غمٍّ من  
ما طارده من قبله من الآفات  
التي كانت عليه من قبل  
فما أتاه من الله من سلطان  
وكنى الله به من غير سلطان  
والله يعلم الغيب  
والله لا يهدي القوم  
الضالين







*[Faint, illegible handwritten text]*

[illegible][illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

حق نه برود قسم است  
اورا که دست باغبان زده ذات و خبر وادار  
اسما و صفات و تلبیس مطهر کائنات و این مستحق است هر حق سبحانه را زیرا که  
ارین حیثیت بجای عزت و مجتبی است و بر دای کبریا و این مختلف به نسبت نیست  
میان او و میان ما سوائی او پس شروع در طریق معرفت ازین وجه اضاعت یافته  
و قسمت و طلب آنچه ممکن نیست ظفر بر تحصیل او محال مگر بوجه اجمالی بدانند  
در این آنچه متعین شد است هر یک ظهور هر متعین بدو و او فرموده  
از توین میرا و لذت و بجز در کم اندک و اندک و وفای العبادین  
حق سبحانه بر رحمت کامله و در حق سائل رحمت بندگان خود خواسته است  
ایشان را از سبب در طلب آنچه مستحق الحصول است عذر فرموده و در حدیث  
نیز دارد است لغز و فی الا و الله و لا العز و فی ذات الله و شیخ محمد الدین رضی الله  
میر ما به البقه فی ذات الله محال فلم یبق الا العز فی الکون اگر کون چنین  
لکه در ذات محالست پس نه متوجه چیست گوئیم من متوجه بندار و  
و فروران چنانکه در مشنوی مولوی مذکور است آنکه در دانش لغز و دینیت  
در حقیقت آن بطور ذات نیست است آن بندار او زیرا بر او حد  
ان پرده آمده تا آنکه و برین قسم معرفت اشارت فرموده است بر باغی دل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين  
و این مستحق است هر حق سبحانه را زیرا که  
ارین حیثیت بجای عزت و مجتبی است و بر دای کبریا و این مختلف به نسبت نیست  
میان او و میان ما سوائی او پس شروع در طریق معرفت ازین وجه اضاعت یافته  
و قسمت و طلب آنچه ممکن نیست ظفر بر تحصیل او محال مگر بوجه اجمالی بدانند  
در این آنچه متعین شد است هر یک ظهور هر متعین بدو و او فرموده  
از توین میرا و لذت و بجز در کم اندک و اندک و وفای العبادین  
حق سبحانه بر رحمت کامله و در حق سائل رحمت بندگان خود خواسته است  
ایشان را از سبب در طلب آنچه مستحق الحصول است عذر فرموده و در حدیث  
نیز دارد است لغز و فی الا و الله و لا العز و فی ذات الله و شیخ محمد الدین رضی الله  
میر ما به البقه فی ذات الله محال فلم یبق الا العز فی الکون اگر کون چنین  
لکه در ذات محالست پس نه متوجه چیست گوئیم من متوجه بندار و  
و فروران چنانکه در مشنوی مولوی مذکور است آنکه در دانش لغز و دینیت  
در حقیقت آن بطور ذات نیست است آن بندار او زیرا بر او حد  
ان پرده آمده تا آنکه و برین قسم معرفت اشارت فرموده است بر باغی دل

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين



۱۴

[illegible]

*[The page contains extremely faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]*

*[Faint, illegible handwritten text]*







از این مکتوبات

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

برای اطلاع و اقدام  
مقامات ذیصلاح  
مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

بزرگوار

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.











و ظاهر باشند بر حق سبحانه و تعالی بر خود و امثال خود و کما هو الامر في الصور  
 فی اذنا و این مرتبه را تعین ثانی و عالم معانی و مرتبه ثانی از غیب خوانند  
 از مراتب آنچه ظاهر است و روی هم بر حق ظاهر است و هم برای  
 کونیته تقسیم نمیکرد و به مرتبه مرتبه عالم ارواح است و از مرتبه ظهور  
 حقایق کونیته مجرود بسیط است نفس خود را و مثل خود را چنانکه کرده  
 در این مرتبه مدرک اعیان خود اند و امثال خود عالم امثال است و این  
 مرتبه وجود است مرآتیا کونیته مرتبه لطیفه را که قابل تخریه و تبویض و عرف  
 و التیام نباشد عالم اجسام است و این مرتبه وجود اشیا کونیته مرتبه  
 کثیفه است قابل تخریه و تبویض و این مرتبه را نام رده اند مرتبه لطیف  
 و عالم الشهاده پس مجموع این مراتب پنج مرتبه باشند و مرتبه ششم  
 مرتبه جامع است بر جمیع مراتب او آن حقیقه این کمال است زیرا که  
 او جامع جمیع است بر حکم بر خیزد و او را الله اعلم بالحقائق در مرتبه  
 اول که صفات جبروت از ذات جدا نبود و ملک از ملک اعیان  
 وجود را بدیدار نبود در عین ظهور ملک در علم نبوت در مرتبه  
 نخستین یقین اول است ملک از ملک که مرتبه ارواح است و ملکوت

مراتب و این مرتبه را تعین ثانی و عالم معانی و مرتبه ثانی از غیب خوانند  
 از مراتب آنچه ظاهر است و روی هم بر حق ظاهر است و هم برای  
 کونیته تقسیم نمیکرد و به مرتبه مرتبه عالم ارواح است و از مرتبه ظهور  
 حقایق کونیته مجرود بسیط است نفس خود را و مثل خود را چنانکه کرده  
 در این مرتبه مدرک اعیان خود اند و امثال خود عالم امثال است و این  
 مرتبه وجود است مرآتیا کونیته مرتبه لطیفه را که قابل تخریه و تبویض و عرف  
 و التیام نباشد عالم اجسام است و این مرتبه وجود اشیا کونیته مرتبه  
 کثیفه است قابل تخریه و تبویض و این مرتبه را نام رده اند مرتبه لطیف  
 و عالم الشهاده پس مجموع این مراتب پنج مرتبه باشند و مرتبه ششم  
 مرتبه جامع است بر جمیع مراتب او آن حقیقه این کمال است زیرا که  
 او جامع جمیع است بر حکم بر خیزد و او را الله اعلم بالحقائق در مرتبه  
 اول که صفات جبروت از ذات جدا نبود و ملک از ملک اعیان  
 وجود را بدیدار نبود در عین ظهور ملک در علم نبوت در مرتبه  
 نخستین یقین اول است ملک از ملک که مرتبه ارواح است و ملکوت

و این مرتبه را تعین ثانی و عالم معانی و مرتبه ثانی از غیب خوانند  
 از مراتب آنچه ظاهر است و روی هم بر حق ظاهر است و هم برای  
 کونیته تقسیم نمیکرد و به مرتبه مرتبه عالم ارواح است و از مرتبه ظهور  
 حقایق کونیته مجرود بسیط است نفس خود را و مثل خود را چنانکه کرده  
 در این مرتبه مدرک اعیان خود اند و امثال خود عالم امثال است و این  
 مرتبه وجود است مرآتیا کونیته مرتبه لطیفه را که قابل تخریه و تبویض و عرف  
 و التیام نباشد عالم اجسام است و این مرتبه وجود اشیا کونیته مرتبه  
 کثیفه است قابل تخریه و تبویض و این مرتبه را نام رده اند مرتبه لطیف  
 و عالم الشهاده پس مجموع این مراتب پنج مرتبه باشند و مرتبه ششم  
 مرتبه جامع است بر جمیع مراتب او آن حقیقه این کمال است زیرا که  
 او جامع جمیع است بر حکم بر خیزد و او را الله اعلم بالحقائق در مرتبه  
 اول که صفات جبروت از ذات جدا نبود و ملک از ملک اعیان  
 وجود را بدیدار نبود در عین ظهور ملک در علم نبوت در مرتبه  
 نخستین یقین اول است ملک از ملک که مرتبه ارواح است و ملکوت











[illegible]

*[Faint, illegible handwritten text]*



جو شد و در امر کمال  
 رسد و عظم آفرین  
 در کاره حق مانند کار  
 بدان کار که اول و آخر  
 باشد و در آن که در حق  
 ظهور یافت در حق  
 و در سواد و فال و انبیا  
 عقل و الجمع الی الهیات  
 نبوت اظهر از او  
 محاسن و جود و ایمان  
 و انبیا و اولیا و انبیا  
 و عظم در جهان و در حق

با و معنوی و کبر و رای معنوی و سواد عقل معنوی و تاثیر را در و در معنوی  
 بسبب آنکه میان مابیت و نفس خود و مغایرت نیست تا فاعل جعل و تاثیر  
 او را نفس خود و نفس که داند و همچنین مستور نیست جعل و تاثیر فاعل و در حق  
 و جود و آن معنوی و جود را و جود را داند بلکه جعل و تاثیر در متعلق بجا نیست  
 باعتبار و جود و آن معنوی مابیات را مضاف میگرداند و جود و همچنین تاثیر صبیح  
 مثلا در ثوب صبیح نه باشد که ثوب که در انداخته باشد با صبیح و صبیح  
 بلکه باشد که ثوب را مضاف به صبیح که در انداخته پس در ثوب هر یک از این  
 محمولیت مابیات در حد النفس و اثبات محمولیت اینان باعتبار  
 انصاف و جود صحیح باشد کمال بخیر علی الفظ از کی و الدلولی  
 اعیان محذرات سر قد مندر در ملک قار و کیهان حر مندر  
 هستند همه مطابق نور و جود با آنکه مفیم ظلمات عد مندر  
 این رباعی اشارت بان معنی است صاحب خصوص ضرر الدنیه و در حق  
 او رب علیه السلام میفرماید الا اعیان الثابتة ما شئت رایحه  
 الوجود یعنی اعیان ثابتة لا صور علمیه اند بر عدمیه اصیل خودند و بوی  
 از وجود و خارج میباشند این بر سبب است و معنی این سخن اعیان

و جود اولیا و اولیا و عظم  
 که او کل است ایشان منجورند  
 و از خواجده باید نسبت تمام  
 از و با ظاهر آمد و تحت عام  
 شود و مقتدر از هر دو عالم  
 خلیفه کرد و اولاد آدم  
 و نورانی از باب جدا شد  
 تر از صبح طلوع استوار شد  
 و کرباره زود و در حق و اولیا  
 زوال و هر مغرب شد و پدید  
 بود نورش و خورشید اعظم  
 که از موسسند و کله اوم  
 اگر تاریخ عالم را بخوانی  
 مراتب بجا کتب از دین  
 زهر و مردم ظهور سایه شد  
 که آن معراج دین را مایه شد  
 زمان خواهد و دست استوار بود  
 که از هر ظل و ظلمت صفا بود

جو شد و در امر کمال  
 رسد و عظم آفرین  
 در کاره حق مانند کار  
 بدان کار که اول و آخر  
 باشد و در آن که در حق  
 ظهور یافت در حق  
 و در سواد و فال و انبیا  
 عقل و الجمع الی الهیات  
 نبوت اظهر از او  
 محاسن و جود و ایمان  
 و انبیا و اولیا و انبیا  
 و عظم در جهان و در حق  
 جو شد و در امر کمال  
 رسد و عظم آفرین  
 در کاره حق مانند کار  
 بدان کار که اول و آخر  
 باشد و در آن که در حق  
 ظهور یافت در حق  
 و در سواد و فال و انبیا  
 عقل و الجمع الی الهیات  
 نبوت اظهر از او  
 محاسن و جود و ایمان  
 و انبیا و اولیا و انبیا  
 و عظم در جهان و در حق



This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly grainy texture and is covered with numerous small, dark brown spots, characteristic of foxing. There are also some faint, larger smudges and discolorations, particularly along the left edge and bottom. The overall appearance is that of an old, well-preserved but slightly worn piece of paper.

۲۵  
 ۱. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۲. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۳. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۴. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۵. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۶. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۷. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۸. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۹. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے  
 ۱۰. ان کے لئے جو کہ ان کے لئے ہے

*[Faint, illegible handwritten text]*



موانع چه برین آثار  
شستن کج از اعانت انجاس  
دور از معصیت و زلزل و سوس  
سید کج از اخلاق و عیال  
ایمان و ادب و عفت و بهیمن  
عالم برین آثار  
ان کج و حاصل این عین  
سنگ اوار و نثار

شد سبک  
 ز ما خود را بیکدیگر  
 نماز شکستن هر روز  
 جز ذات پاک  
 نماز است و دعا  
 نماز در میان هیچ  
 شود معرّف و عارف  
 اگر معرّف و عارف  
 چه سود او  
 من رفعت حق  
 سر ز حق را بنور حق  
 عارف و عارف  
 و این خاک میاید ز نور تاب  
 عجب نبود که در ره دارد  
 هوا را تاب عجب و نور خورشید

که بود و افاقه که این سخن می گفت  
 در آن روز از کلمات می شنید  
 به یک روضه ایمان نوشید  
 هر آن نامه ای که این کلمات  
 حقیقتی است که می خواند  
 در این عقد عهد بندگی  
 دلگردد خا و از دانه



٢٩

[illegible]



















گذشت عبارت از ظهور ذات مقدس و شهود او و در این تعبیر  
 که مسمی اند بعیر و سور اگر گویند استحال و بعیر لازم آید  
 گویند مراتب نیز از منظر و محلی است مطلقا نیز نیست تا استحال  
 لازم آید بلکه در او و هستی بی تعیین شخص در لایحه و در  
 و آن جهت غیریه است یعنی جهت وجود و قیام همه موجودات بآن  
 وجود و در این عین وجود و هستی بحاله بکذا افعال بعضی افعال  
 و پوشیده نماید که مراتب و منظریه مراتب موجودات و حق از جهت  
 غیر نیست نه از جهت عینی و منظریه مراتب و مظاهر باعتبار این و نقد است  
 و این باعتبار تعیین و نقد غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقه وجود محدود  
 و محققان از غیریه این میخواهند و غیر حقیقی و عدم محض است پس جواب  
 با صواب آنست که گویند ذات و نفسها کاملست و وجود اعتبار در  
 مظاهر مفیده است و محال است بجهت محال مظاهر اسما و شئون است نه بجهت  
 محال محض ذات پس استحال ذات بعیر لازم نیاید و الله اعلم که طالع  
 بود و کاسی خبر که صاحب خائف و کراسی و از دور بعین  
 عین و در دور محقق همه عین اند نه غیر پس گذشت حقایق اشیا عبارت

در این عبارت از ظهور ذات مقدس و شهود او و در این تعبیر  
 که مسمی اند بعیر و سور اگر گویند استحال و بعیر لازم آید  
 گویند مراتب نیز از منظر و محلی است مطلقا نیز نیست تا استحال  
 لازم آید بلکه در او و هستی بی تعیین شخص در لایحه و در  
 و آن جهت غیریه است یعنی جهت وجود و قیام همه موجودات بآن  
 وجود و در این عین وجود و هستی بحاله بکذا افعال بعضی افعال  
 و پوشیده نماید که مراتب و منظریه مراتب موجودات و حق از جهت  
 غیر نیست نه از جهت عینی و منظریه مراتب و مظاهر باعتبار این و نقد است  
 و این باعتبار تعیین و نقد غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقه وجود محدود  
 و محققان از غیریه این میخواهند و غیر حقیقی و عدم محض است پس جواب  
 با صواب آنست که گویند ذات و نفسها کاملست و وجود اعتبار در  
 مظاهر مفیده است و محال است بجهت محال مظاهر اسما و شئون است نه بجهت  
 محال محض ذات پس استحال ذات بعیر لازم نیاید و الله اعلم که طالع  
 بود و کاسی خبر که صاحب خائف و کراسی و از دور بعین  
 عین و در دور محقق همه عین اند نه غیر پس گذشت حقایق اشیا عبارت

از این عبارت از ظهور ذات مقدس و شهود او و در این تعبیر  
 که مسمی اند بعیر و سور اگر گویند استحال و بعیر لازم آید  
 گویند مراتب نیز از منظر و محلی است مطلقا نیز نیست تا استحال  
 لازم آید بلکه در او و هستی بی تعیین شخص در لایحه و در  
 و آن جهت غیریه است یعنی جهت وجود و قیام همه موجودات بآن  
 وجود و در این عین وجود و هستی بحاله بکذا افعال بعضی افعال  
 و پوشیده نماید که مراتب و منظریه مراتب موجودات و حق از جهت  
 غیر نیست نه از جهت عینی و منظریه مراتب و مظاهر باعتبار این و نقد است  
 و این باعتبار تعیین و نقد غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقه وجود محدود  
 و محققان از غیریه این میخواهند و غیر حقیقی و عدم محض است پس جواب  
 با صواب آنست که گویند ذات و نفسها کاملست و وجود اعتبار در  
 مظاهر مفیده است و محال است بجهت محال مظاهر اسما و شئون است نه بجهت  
 محال محض ذات پس استحال ذات بعیر لازم نیاید و الله اعلم که طالع  
 بود و کاسی خبر که صاحب خائف و کراسی و از دور بعین  
 عین و در دور محقق همه عین اند نه غیر پس گذشت حقایق اشیا عبارت

از این عبارت از ظهور ذات مقدس و شهود او و در این تعبیر  
 که مسمی اند بعیر و سور اگر گویند استحال و بعیر لازم آید  
 گویند مراتب نیز از منظر و محلی است مطلقا نیز نیست تا استحال  
 لازم آید بلکه در او و هستی بی تعیین شخص در لایحه و در  
 و آن جهت غیریه است یعنی جهت وجود و قیام همه موجودات بآن  
 وجود و در این عین وجود و هستی بحاله بکذا افعال بعضی افعال  
 و پوشیده نماید که مراتب و منظریه مراتب موجودات و حق از جهت  
 غیر نیست نه از جهت عینی و منظریه مراتب و مظاهر باعتبار این و نقد است  
 و این باعتبار تعیین و نقد غیر وجود مطلق اند اگر چه در حقیقه وجود محدود  
 و محققان از غیریه این میخواهند و غیر حقیقی و عدم محض است پس جواب  
 با صواب آنست که گویند ذات و نفسها کاملست و وجود اعتبار در  
 مظاهر مفیده است و محال است بجهت محال مظاهر اسما و شئون است نه بجهت  
 محال محض ذات پس استحال ذات بعیر لازم نیاید و الله اعلم که طالع  
 بود و کاسی خبر که صاحب خائف و کراسی و از دور بعین  
 عین و در دور محقق همه عین اند نه غیر پس گذشت حقایق اشیا عبارت







[illegible][illegible]







زار و ظلم از آن قفس نکوشد  
 عدل و انصاف از قفس نکوشد  
 مگر از قفس انصاف و عدل  
 زار و ظلم از آن قفس نکوشد  
 عدل و انصاف از قفس نکوشد  
 مگر از قفس انصاف و عدل  
 زار و ظلم از آن قفس نکوشد

[illegible]







و این خلق و بس را بیا واقع است هیچ و قسرا اثر موجد و خالق خود  
 از ایشان منقطع نیست هر چند ایشان را از وصول این اثر آگاه نیست  
 بلیهم فی البس من خلق جدید و بعضی امور برای رویت مانی  
 نماید و نمایند یک و تیره تر باید آن نمایند و باید که از تجد و تعین  
 متی مثل متوافقه باید شناخت خود را بطلط نماید انداخت چه فنا و بقا و  
 اعتبار از آنکه از تجد و تعینات متباینه و متوافقه نموده میشوند بقا و غیر  
 لازم ذات وجود بود و مجاز کسب است و ظاهر متوافقه و فنا اسم ارتقاء  
 تعین است مخصوص این لازم ذات تعین است ماعذکم بفتنه و باغی و باق  
 قدس الله سرار هم عالم کجمنج اهر و اعراض و اسرار کمال اعیان  
 است ظاهر شد است در مراتب وجود حق و حق مطلق با خود نیست وجود  
 حق و انواع است مطلق است ظاهر شد است در صور حقان عالم و اعیان  
 نامیه و وجود حق مطلق و ایم العیضات و السیرات است در حقان اعیان  
 پس آنچه قابل است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه اول با  
 آنچه متعین است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه ثانی متعین  
 بصورت آن عین نزد یک طلب وجود و محازات و مر آن عین السبب الفعال

در این خلق و بس را بیا واقع است هیچ و قسرا اثر موجد و خالق خود  
 از ایشان منقطع نیست هر چند ایشان را از وصول این اثر آگاه نیست  
 بلیهم فی البس من خلق جدید و بعضی امور برای رویت مانی  
 نماید و نمایند یک و تیره تر باید آن نمایند و باید که از تجد و تعین  
 متی مثل متوافقه باید شناخت خود را بطلط نماید انداخت چه فنا و بقا و  
 اعتبار از آنکه از تجد و تعینات متباینه و متوافقه نموده میشوند بقا و غیر  
 لازم ذات وجود بود و مجاز کسب است و ظاهر متوافقه و فنا اسم ارتقاء  
 تعین است مخصوص این لازم ذات تعین است ماعذکم بفتنه و باغی و باق  
 قدس الله سرار هم عالم کجمنج اهر و اعراض و اسرار کمال اعیان  
 است ظاهر شد است در مراتب وجود حق و حق مطلق با خود نیست وجود  
 حق و انواع است مطلق است ظاهر شد است در صور حقان عالم و اعیان  
 نامیه و وجود حق مطلق و ایم العیضات و السیرات است در حقان اعیان  
 پس آنچه قابل است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه اول با  
 آنچه متعین است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه ثانی متعین  
 بصورت آن عین نزد یک طلب وجود و محازات و مر آن عین السبب الفعال

در این خلق و بس را بیا واقع است هیچ و قسرا اثر موجد و خالق خود  
 از ایشان منقطع نیست هر چند ایشان را از وصول این اثر آگاه نیست  
 بلیهم فی البس من خلق جدید و بعضی امور برای رویت مانی  
 نماید و نمایند یک و تیره تر باید آن نمایند و باید که از تجد و تعین  
 متی مثل متوافقه باید شناخت خود را بطلط نماید انداخت چه فنا و بقا و  
 اعتبار از آنکه از تجد و تعینات متباینه و متوافقه نموده میشوند بقا و غیر  
 لازم ذات وجود بود و مجاز کسب است و ظاهر متوافقه و فنا اسم ارتقاء  
 تعین است مخصوص این لازم ذات تعین است ماعذکم بفتنه و باغی و باق  
 قدس الله سرار هم عالم کجمنج اهر و اعراض و اسرار کمال اعیان  
 است ظاهر شد است در مراتب وجود حق و حق مطلق با خود نیست وجود  
 حق و انواع است مطلق است ظاهر شد است در صور حقان عالم و اعیان  
 نامیه و وجود حق مطلق و ایم العیضات و السیرات است در حقان اعیان  
 پس آنچه قابل است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه اول با  
 آنچه متعین است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه ثانی متعین  
 بصورت آن عین نزد یک طلب وجود و محازات و مر آن عین السبب الفعال

در این خلق و بس را بیا واقع است هیچ و قسرا اثر موجد و خالق خود  
 از ایشان منقطع نیست هر چند ایشان را از وصول این اثر آگاه نیست  
 بلیهم فی البس من خلق جدید و بعضی امور برای رویت مانی  
 نماید و نمایند یک و تیره تر باید آن نمایند و باید که از تجد و تعین  
 متی مثل متوافقه باید شناخت خود را بطلط نماید انداخت چه فنا و بقا و  
 اعتبار از آنکه از تجد و تعینات متباینه و متوافقه نموده میشوند بقا و غیر  
 لازم ذات وجود بود و مجاز کسب است و ظاهر متوافقه و فنا اسم ارتقاء  
 تعین است مخصوص این لازم ذات تعین است ماعذکم بفتنه و باغی و باق  
 قدس الله سرار هم عالم کجمنج اهر و اعراض و اسرار کمال اعیان  
 است ظاهر شد است در مراتب وجود حق و حق مطلق با خود نیست وجود  
 حق و انواع است مطلق است ظاهر شد است در صور حقان عالم و اعیان  
 نامیه و وجود حق مطلق و ایم العیضات و السیرات است در حقان اعیان  
 پس آنچه قابل است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه اول با  
 آنچه متعین است از وجود حق و صورت عین را از اعیان بر وجه ثانی متعین  
 بصورت آن عین نزد یک طلب وجود و محازات و مر آن عین السبب الفعال







و اتم  
 تجلی است واحد ظاهر میشود و در احکام قیاس و مراتب استعداده  
 ایشان تعینات مستعد و لغوت اسما و صفات مستعد و مستعد  
 نه آنکه از تجلی در نفس مستعد است و با وجود او طاری و مستعد و  
 لایزال احوال ممکنات همیشه نقد و تاخر و غیرها موهم میشود تجلی و نقد  
 بمقتضی میگرد و معین و نقیضه اگر نه امر آن تجلی اعلی و اعلی است  
 و مستعد و در اطلاق و نقیضه و مستعد شود بقصصان و مریدان  
 تجلی احدی مشار الیه نیست مگر بقیض و وجود و نور و وجود و اصل میشود  
 از حضرت حق سبحانه بمکنات غیر از آن نه بعد از انصاف و بوی وجود و  
 قبل از آن و هر چه غیر است احکام و آثار ممکنات است مستعد  
 از بعضی بعضی دیگر بعد از ظهور با تجلی الوجود و المله نور و چنانچه در  
 نیست و در حق سبحانه بلکه مستعد از تجلی مذکور عالم معتقد باشد بان  
 امداد و وجود احدی مع الایات و در فتنه و استیلا و چه اگر طریقه  
 الیه این امداد منقطع شود عالم بقدر اصل و عدم از خود باز گردد  
 زیرا که حکم عدم امر است لازم هر ممکن را مع قطع النظر عن الموجه لقوله  
 و وجود عارض است و در او تفاوت میان ممکنات واقع است



[illegible]

*[The page contains faint, illegible markings or bleed-through from the reverse side.]*

*[Faint, illegible handwritten text]*



مندرست زیرا که این از اسرار است که اطلاق بر آن ممکن است  
 مگر حال اولیاء الله را در عنوان اند و عاقل علیهم اجمعین و انبیاء و اولاد  
 غیر اهلش جایزه و رکون و مکان نیست عیان هر یک نورها  
 ظاهر شده آن نور با انواع ظهور حق نور و تنوع ظهورش عالم  
 توحید همین است که در هم غور نور حق و نور حق یک نیست و آن  
 نور خداست و نور خدا بسط و تاحد و دو نامتناهی است عالم  
 تجلی نور خداست بچندین هزار صفت تجلی کرده و باین صورتها خود را  
 ظاہر کرده اند بدان و فعلاً الله و ایاها اللهم الحقان و یقینات حق  
 و تمیزات وجود مطلق بحسب خصوصیات اعتبارات و شیون و سخن  
 و غیر ذلک خیال از آن نیست و در مرتبه علمست یا در مرتبه عین اگر  
 در مرتبه علمست حقان و مایات بسیار است و اصطلاح  
 این طایفه با عیان ثابته و اگر در مرتبه عین است به وجود و شایستگی  
 حقیقی این عبارات باشد از یقینات وجود حق در مرتبه علم با عیان  
 خصوصیات اعتبارات و شیون سخن و در غیر ذلک هرگاه بود و  
 تجلی کند بر خود و متلبش نشان از شیون تجلی علم غیر حقیقی باشد از خفا

در مرتبه علمست حقان و مایات بسیار است و اصطلاح  
 این طایفه با عیان ثابته و اگر در مرتبه عین است به وجود و شایستگی  
 حقیقی این عبارات باشد از یقینات وجود حق در مرتبه علم با عیان  
 خصوصیات اعتبارات و شیون سخن و در غیر ذلک هرگاه بود و  
 تجلی کند بر خود و متلبش نشان از شیون تجلی علم غیر حقیقی باشد از خفا  
 در مرتبه علمست حقان و مایات بسیار است و اصطلاح  
 این طایفه با عیان ثابته و اگر در مرتبه عین است به وجود و شایستگی  
 حقیقی این عبارات باشد از یقینات وجود حق در مرتبه علم با عیان  
 خصوصیات اعتبارات و شیون سخن و در غیر ذلک هرگاه بود و  
 تجلی کند بر خود و متلبش نشان از شیون تجلی علم غیر حقیقی باشد از خفا

در مرتبه علمست حقان و مایات بسیار است و اصطلاح  
 این طایفه با عیان ثابته و اگر در مرتبه عین است به وجود و شایستگی  
 حقیقی این عبارات باشد از یقینات وجود حق در مرتبه علم با عیان  
 خصوصیات اعتبارات و شیون سخن و در غیر ذلک هرگاه بود و  
 تجلی کند بر خود و متلبش نشان از شیون تجلی علم غیر حقیقی باشد از خفا







[illegible][illegible]







تکرار و با سار این و چنانکه مسریر و اول الفعل پس  
 پس اجماع پس طبایع پس موالید الی غیر ذلک و است فی الحقیقه  
 مروج و حق و مطلق و مسریر است بدین اسما بحسب اعتبار  
 تنزل از حضرت احدیه بواسطه و از حضرت احدیه بحسب الویة و از  
 بحسب لونه و از این بحسب جامع است این بحسب کلیه است  
 پس چنانچه جاهل نظر کند بصورت موج و عباب و بخار و ابر و بید این  
 آنچه نداند که بحر است آب مطلق بخوارین مقدمات برآمد است  
 و خود را درین مظاهر مختلفه بنمود و همچنین چنانکه بمرکت عمول  
 عمول و نفوس و افلاک و اجرام و طبایع و موالید و بید این الحق و نداند  
 این همه مظاهر و براند و در سحانه خارج نیست ازین مظاهر و مظاهر از او  
 اما عارف نظر کند و اندویند همچنانکه بحر است حقیقت مطلق  
 آب را که مظاهر محیط است کجیم مظاهر و صور و این از موج و عباب  
 و غیرها و میان مطلق آب و این مظاهر این صور مغایرت و مباین  
 نیست بلکه بر هر قطره از قطرات و موج از امواج صادق است  
 که عین است من حیث الیقین و عین است من حیث عبارت از حقیقت

تکرار و با سار این و چنانکه مسریر و اول الفعل پس  
 پس اجماع پس طبایع پس موالید الی غیر ذلک و است فی الحقیقه  
 مروج و حق و مطلق و مسریر است بدین اسما بحسب اعتبار  
 تنزل از حضرت احدیه بواسطه و از حضرت احدیه بحسب الویة و از  
 بحسب لونه و از این بحسب جامع است این بحسب کلیه است  
 پس چنانچه جاهل نظر کند بصورت موج و عباب و بخار و ابر و بید این  
 آنچه نداند که بحر است آب مطلق بخوارین مقدمات برآمد است  
 و خود را درین مظاهر مختلفه بنمود و همچنین چنانکه بمرکت عمول  
 عمول و نفوس و افلاک و اجرام و طبایع و موالید و بید این الحق و نداند  
 این همه مظاهر و براند و در سحانه خارج نیست ازین مظاهر و مظاهر از او  
 اما عارف نظر کند و اندویند همچنانکه بحر است حقیقت مطلق  
 آب را که مظاهر محیط است کجیم مظاهر و صور و این از موج و عباب  
 و غیرها و میان مطلق آب و این مظاهر این صور مغایرت و مباین  
 نیست بلکه بر هر قطره از قطرات و موج از امواج صادق است  
 که عین است من حیث الیقین و عین است من حیث عبارت از حقیقت

تکرار و با سار این و چنانکه مسریر و اول الفعل پس  
 پس اجماع پس طبایع پس موالید الی غیر ذلک و است فی الحقیقه  
 مروج و حق و مطلق و مسریر است بدین اسما بحسب اعتبار  
 تنزل از حضرت احدیه بواسطه و از حضرت احدیه بحسب الویة و از  
 بحسب لونه و از این بحسب جامع است این بحسب کلیه است  
 پس چنانچه جاهل نظر کند بصورت موج و عباب و بخار و ابر و بید این  
 آنچه نداند که بحر است آب مطلق بخوارین مقدمات برآمد است  
 و خود را درین مظاهر مختلفه بنمود و همچنین چنانکه بمرکت عمول  
 عمول و نفوس و افلاک و اجرام و طبایع و موالید و بید این الحق و نداند  
 این همه مظاهر و براند و در سحانه خارج نیست ازین مظاهر و مظاهر از او  
 اما عارف نظر کند و اندویند همچنانکه بحر است حقیقت مطلق  
 آب را که مظاهر محیط است کجیم مظاهر و صور و این از موج و عباب  
 و غیرها و میان مطلق آب و این مظاهر این صور مغایرت و مباین  
 نیست بلکه بر هر قطره از قطرات و موج از امواج صادق است  
 که عین است من حیث الیقین و عین است من حیث عبارت از حقیقت



24

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

*[Faint, illegible handwriting]*



بدریک صبا دارا  
ز رویش برین چهره بفرستاد  
چو خود را بیند اندر دلش  
آگاه شود از دود و آتش  
زنم ز لبش ملبوس است  
خدا دم از غلظت اید  
حاجای طلب او را شنید  
چو خواست او را شنید

مخوف و ارمان خود را از سر  
که به سنین است زیند دارد







سید بطحورات مختلفه بحسب جواب آینه و نماید کر آن براساس  
 ظاهر و است که نور دوران اینها بخار و جز نوران و نور  
 و نور و تجمیع و بهمان صفت بود در مرتبه خود با اعیان موجود  
 یا بمنزله مراتب متعدد و متبینه و متکثر و آن ذات که را در المثل  
 اینها بمنزله وجه واحد و اما الوجه الا واحد غیرانه اذ است  
 در مراتب متعدد و در هر آینه نور و نور کو به منجایه جمال او  
 هر دم که بر آید بکسوت حوا که نماید بصورت آدم پشروی  
 و صد هزار برقع یک زلف و صد هزار شانه یک شمع  
 و صد هزار مرآت یک طایر و صد آشیانه و الله اعلم  
 والا شانه ناکر و طلسم بی خوش خراب از آن حقیقت  
 نتوان گفت حجاب در باب حقیقت و سر است سخن سیرا  
 نشد بی دریا سیرا از ساحت دل شبار که در فن خود  
 که بهرزه در وحدت سخن مغرور سخن مشور توحید خدای و هر  
 و پیران بودند واحد گفتن "تامل در کلیات قدسیه باب توحید و  
 و ناخر و رانده منبر که احباب مواجبه قدس الله سرار هم تنبیه و تشویق  
 راست نه تحصیل کمال معرفت و تحقیق راز برآله علوم و معارف و اشیا

که در هر کجای که بود  
سماح جان افروز چو روز  
در دود و دوزخ عالم  
مهر نازان طراز  
شکوه بیاورم به این  
که از هر کجای که بود  
سماح جان افروز چو روز  
در دود و دوزخ عالم  
مهر نازان طراز  
شکوه بیاورم به این



[illegible]

1875



[illegible]

زمین بسوی من  
 زلفا و شکار  
 نظر کردم به  
 نشان خدمت  
 میان رنجه  
 در آرزو  
 فرخندگی  
 زمین در  
 کار آفرینند  
 تر از مهر  
 بسیار آفرینند  
 و کرم خلاق  
 پدید علم و  
 بان قوت  
 بستان

در آید و زو که در خفا  
 هر که در آید و زو که در خفا



27

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

*[Faint, illegible handwriting]*



سامعاً و ناظر و لا حول و لا قوة الا بالله و درین ستغفار باز با  
 موافق دارد و با سم با افعال کسب معنی و در دل مشغول شدن در دفع و سانس  
 اثر تمام دارد و اگر باین نیز دفع نشود و در دل چند نوبت نام کلام لا اله الا الله  
 بلند باین طریقی لا اله الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند  
 بجز بگوید و الله اعلم به و بدل فرود آن مقدار مشغول شود و ملول  
 شود و هر چند ملول خواهد شد ترک نکند و چنان آن و سوسه شبان مشغول  
 او باشد موبود خواهد بود بعد از موجودات و سرانرا با حقیقت فایم کن  
 بلکه عین حق و اندر زیر که باطل نیز بعضی از ظهورات عین است که افعال  
 الشیخ ابو مدین قدس الله و له لا سکر الباطل فرطوره فانه  
 ظهوراته و اعظم مسک بمقداره حتی توفی عن اشیائه و قل  
 شیخ مؤید الدین الجندی تمسبها فالحق قد یظهر فی صورة تنه  
 تا الجاهل فراته شک نیست بدین ملاطه و در حاصل شود  
 و نسبت غریزان قوه کبر و میباید آن زمان آن فکر را نیز نگراند  
 و بحدت بخود متوجه شود و خود را بآن باز دهد و از بر آن برود و مالام  
 که نسبت غیبت و چو آن زبیر باشد فکر در حقایق اشیاء و نوبه بحضرات عین

درین ستغفار باز با  
 موافق دارد و با سم با افعال کسب معنی و در دل مشغول شدن در دفع و سانس  
 اثر تمام دارد و اگر باین نیز دفع نشود و در دل چند نوبت نام کلام لا اله الا الله  
 بلند باین طریقی لا اله الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند  
 بجز بگوید و الله اعلم به و بدل فرود آن مقدار مشغول شود و ملول  
 شود و هر چند ملول خواهد شد ترک نکند و چنان آن و سوسه شبان مشغول  
 او باشد موبود خواهد بود بعد از موجودات و سرانرا با حقیقت فایم کن  
 بلکه عین حق و اندر زیر که باطل نیز بعضی از ظهورات عین است که افعال  
 الشیخ ابو مدین قدس الله و له لا سکر الباطل فرطوره فانه  
 ظهوراته و اعظم مسک بمقداره حتی توفی عن اشیائه و قل  
 شیخ مؤید الدین الجندی تمسبها فالحق قد یظهر فی صورة تنه  
 تا الجاهل فراته شک نیست بدین ملاطه و در حاصل شود  
 و نسبت غریزان قوه کبر و میباید آن زمان آن فکر را نیز نگراند  
 و بحدت بخود متوجه شود و خود را بآن باز دهد و از بر آن برود و مالام  
 که نسبت غیبت و چو آن زبیر باشد فکر در حقایق اشیاء و نوبه بحضرات عین

درین ستغفار باز با  
 موافق دارد و با سم با افعال کسب معنی و در دل مشغول شدن در دفع و سانس  
 اثر تمام دارد و اگر باین نیز دفع نشود و در دل چند نوبت نام کلام لا اله الا الله  
 بلند باین طریقی لا اله الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند  
 بجز بگوید و الله اعلم به و بدل فرود آن مقدار مشغول شود و ملول  
 شود و هر چند ملول خواهد شد ترک نکند و چنان آن و سوسه شبان مشغول  
 او باشد موبود خواهد بود بعد از موجودات و سرانرا با حقیقت فایم کن  
 بلکه عین حق و اندر زیر که باطل نیز بعضی از ظهورات عین است که افعال  
 الشیخ ابو مدین قدس الله و له لا سکر الباطل فرطوره فانه  
 ظهوراته و اعظم مسک بمقداره حتی توفی عن اشیائه و قل  
 شیخ مؤید الدین الجندی تمسبها فالحق قد یظهر فی صورة تنه  
 تا الجاهل فراته شک نیست بدین ملاطه و در حاصل شود  
 و نسبت غریزان قوه کبر و میباید آن زمان آن فکر را نیز نگراند  
 و بحدت بخود متوجه شود و خود را بآن باز دهد و از بر آن برود و مالام  
 که نسبت غیبت و چو آن زبیر باشد فکر در حقایق اشیاء و نوبه بحضرات عین

درین ستغفار باز با  
 موافق دارد و با سم با افعال کسب معنی و در دل مشغول شدن در دفع و سانس  
 اثر تمام دارد و اگر باین نیز دفع نشود و در دل چند نوبت نام کلام لا اله الا الله  
 بلند باین طریقی لا اله الا الله تصور کند و اگر بدین نیز دفع نشود چند  
 بجز بگوید و الله اعلم به و بدل فرود آن مقدار مشغول شود و ملول  
 شود و هر چند ملول خواهد شد ترک نکند و چنان آن و سوسه شبان مشغول  
 او باشد موبود خواهد بود بعد از موجودات و سرانرا با حقیقت فایم کن  
 بلکه عین حق و اندر زیر که باطل نیز بعضی از ظهورات عین است که افعال  
 الشیخ ابو مدین قدس الله و له لا سکر الباطل فرطوره فانه  
 ظهوراته و اعظم مسک بمقداره حتی توفی عن اشیائه و قل  
 شیخ مؤید الدین الجندی تمسبها فالحق قد یظهر فی صورة تنه  
 تا الجاهل فراته شک نیست بدین ملاطه و در حاصل شود  
 و نسبت غریزان قوه کبر و میباید آن زمان آن فکر را نیز نگراند  
 و بحدت بخود متوجه شود و خود را بآن باز دهد و از بر آن برود و مالام  
 که نسبت غیبت و چو آن زبیر باشد فکر در حقایق اشیاء و نوبه بحضرات عین



[illegible][illegible]



و در حالت سخن گفتن نیز ازین مشاهد غافل نشود بلکه کوه و جسم را  
 بدان سو دارد و اگر چه اظهار مایه دیگر مشغول باشد عیناً گفته اند  
 از درون سوتشناور برون بیکانه دشت اینچنین بسیار است که در هوا  
 و هر چند صمت بیشتر باشد این نسبت قوت تر گردد و باید خود را از غفلت  
 راندن نگاهدارد و راندن غفلت طریقی را از نور معنی بسیار و اگر  
 اندک باشد ماضی و افع شوق با فصول دست دهد که در قوت طایفه  
 و سرشته کم گردد و با ضعیف شود غلبه بر آرد و اگر قوت مزاج و فاکند  
 آب سرد بسیار صفا میدهد الا آب گرم و جامه پاک در پوشد و  
 جار حلال و در کعبه نماز بگذارد و چند نوبت بقوت نفس بر کشد و خود را  
 خالی سازد و بطریق معهود مشغول شود و در ظاهر نیز پیش حقیقت  
 جامعه خود تفرغ نماید و بکلی با توجه کند و بداند که این حقیقت جامعه  
 مظهر مجموع ذات و صفات خداست سبحانه به آنکه خدا را سبحانه درود  
 نه بول که در تعالی الله عز و کل بلکه بمنزله ظهور صورت در ذات پس این  
 نوع بجهت نزدیک حو باشد سبحانه و تعالی و چه خواهد که هم مشغول شود  
 بنظر هر چه تمام نزد مرت جامعه خود این نماید بخواند انهم که به و جعفری

و در حالت سخن گفتن نیز ازین مشاهد غافل نشود بلکه کوه و جسم را  
 بدان سو دارد و اگر چه اظهار مایه دیگر مشغول باشد عیناً گفته اند  
 از درون سوتشناور برون بیکانه دشت اینچنین بسیار است که در هوا  
 و هر چند صمت بیشتر باشد این نسبت قوت تر گردد و باید خود را از غفلت  
 راندن نگاهدارد و راندن غفلت طریقی را از نور معنی بسیار و اگر  
 اندک باشد ماضی و افع شوق با فصول دست دهد که در قوت طایفه  
 و سرشته کم گردد و با ضعیف شود غلبه بر آرد و اگر قوت مزاج و فاکند  
 آب سرد بسیار صفا میدهد الا آب گرم و جامه پاک در پوشد و  
 جار حلال و در کعبه نماز بگذارد و چند نوبت بقوت نفس بر کشد و خود را  
 خالی سازد و بطریق معهود مشغول شود و در ظاهر نیز پیش حقیقت  
 جامعه خود تفرغ نماید و بکلی با توجه کند و بداند که این حقیقت جامعه  
 مظهر مجموع ذات و صفات خداست سبحانه به آنکه خدا را سبحانه درود  
 نه بول که در تعالی الله عز و کل بلکه بمنزله ظهور صورت در ذات پس این  
 نوع بجهت نزدیک حو باشد سبحانه و تعالی و چه خواهد که هم مشغول شود  
 بنظر هر چه تمام نزد مرت جامعه خود این نماید بخواند انهم که به و جعفری

و در حالت سخن گفتن نیز ازین مشاهد غافل نشود بلکه کوه و جسم را  
 بدان سو دارد و اگر چه اظهار مایه دیگر مشغول باشد عیناً گفته اند  
 از درون سوتشناور برون بیکانه دشت اینچنین بسیار است که در هوا  
 و هر چند صمت بیشتر باشد این نسبت قوت تر گردد و باید خود را از غفلت  
 راندن نگاهدارد و راندن غفلت طریقی را از نور معنی بسیار و اگر  
 اندک باشد ماضی و افع شوق با فصول دست دهد که در قوت طایفه  
 و سرشته کم گردد و با ضعیف شود غلبه بر آرد و اگر قوت مزاج و فاکند  
 آب سرد بسیار صفا میدهد الا آب گرم و جامه پاک در پوشد و  
 جار حلال و در کعبه نماز بگذارد و چند نوبت بقوت نفس بر کشد و خود را  
 خالی سازد و بطریق معهود مشغول شود و در ظاهر نیز پیش حقیقت  
 جامعه خود تفرغ نماید و بکلی با توجه کند و بداند که این حقیقت جامعه  
 مظهر مجموع ذات و صفات خداست سبحانه به آنکه خدا را سبحانه درود  
 نه بول که در تعالی الله عز و کل بلکه بمنزله ظهور صورت در ذات پس این  
 نوع بجهت نزدیک حو باشد سبحانه و تعالی و چه خواهد که هم مشغول شود  
 بنظر هر چه تمام نزد مرت جامعه خود این نماید بخواند انهم که به و جعفری



[illegible]

*[The page contains faint, illegible handwritten text.]*

10



متوجه آن میشوند تا آن غایب از خواطر با تکلیف مندرج میشوند و لیکن  
 نسبت خود در دست میدهد و قال بعضهم قدس الله سرهم نوع عالی  
 از توجیه است طالب متوجه ملاحظه حضرت غره را نیز شانه چرخ از  
 لکاس حرف و صوت عرب و فارس سمع توجیه خود سازد و بگذارد  
 که ملا بساط جواب از جسم و جوهر و عرض و محبت آورد و اگر بسبب  
 قصور نتواند بنا بر حدیث ثابت بر نور انبیا حضرت غره را بر صفت  
 نور نامتناهی برابر بصیرت بدارد و قال بعض الکلماء انهم توجیهات  
 بحضرت حق و انهم مع المطلب المطلق است بعد از  
 تعطیل قوای جزویه ظاهر و باطن از تصرفات مختلفه و فارغ گردانید و  
 از هر عمل اعتقاد بر بل عن کل ما سور المطلب الحق سبحانه و ثلثا توجه  
 حضرت حق کنند بر وجه معلوم حق است یعنی چنانکه است در واقع  
 نه معقیده به تشریه و تشبیه مسموع یا مظهر بلکه توجیه حتمی مطلق هو لا یست  
 که قابل جمع صور امور است که از حضرت بر وی فایز گردد و از نفی  
 اعتادات مستحبه و مستکرم مع توجه لعمریه و الطوبی و الاصل التام  
 و المواطبه علی هذا الحارثی الدوام و فی اکثر الاوقات و فی فتره

و اگر در دست میدهد و قال بعضهم قدس الله سرهم نوع عالی  
 از توجیه است طالب متوجه ملاحظه حضرت غره را نیز شانه چرخ از  
 لکاس حرف و صوت عرب و فارس سمع توجیه خود سازد و بگذارد  
 که ملا بساط جواب از جسم و جوهر و عرض و محبت آورد و اگر بسبب  
 قصور نتواند بنا بر حدیث ثابت بر نور انبیا حضرت غره را بر صفت  
 نور نامتناهی برابر بصیرت بدارد و قال بعض الکلماء انهم توجیهات  
 بحضرت حق و انهم مع المطلب المطلق است بعد از  
 تعطیل قوای جزویه ظاهر و باطن از تصرفات مختلفه و فارغ گردانید و  
 از هر عمل اعتقاد بر بل عن کل ما سور المطلب الحق سبحانه و ثلثا توجه  
 حضرت حق کنند بر وجه معلوم حق است یعنی چنانکه است در واقع  
 نه معقیده به تشریه و تشبیه مسموع یا مظهر بلکه توجیه حتمی مطلق هو لا یست  
 که قابل جمع صور امور است که از حضرت بر وی فایز گردد و از نفی  
 اعتادات مستحبه و مستکرم مع توجه لعمریه و الطوبی و الاصل التام  
 و المواطبه علی هذا الحارثی الدوام و فی اکثر الاوقات و فی فتره

و اگر در دست میدهد و قال بعضهم قدس الله سرهم نوع عالی  
 از توجیه است طالب متوجه ملاحظه حضرت غره را نیز شانه چرخ از  
 لکاس حرف و صوت عرب و فارس سمع توجیه خود سازد و بگذارد  
 که ملا بساط جواب از جسم و جوهر و عرض و محبت آورد و اگر بسبب  
 قصور نتواند بنا بر حدیث ثابت بر نور انبیا حضرت غره را بر صفت  
 نور نامتناهی برابر بصیرت بدارد و قال بعض الکلماء انهم توجیهات  
 بحضرت حق و انهم مع المطلب المطلق است بعد از  
 تعطیل قوای جزویه ظاهر و باطن از تصرفات مختلفه و فارغ گردانید و  
 از هر عمل اعتقاد بر بل عن کل ما سور المطلب الحق سبحانه و ثلثا توجه  
 حضرت حق کنند بر وجه معلوم حق است یعنی چنانکه است در واقع  
 نه معقیده به تشریه و تشبیه مسموع یا مظهر بلکه توجیه حتمی مطلق هو لا یست  
 که قابل جمع صور امور است که از حضرت بر وی فایز گردد و از نفی  
 اعتادات مستحبه و مستکرم مع توجه لعمریه و الطوبی و الاصل التام  
 و المواطبه علی هذا الحارثی الدوام و فی اکثر الاوقات و فی فتره







مضموع المدفون و... مشهور تا برسد بر آنجا که بکاف نگاه داشت

[illegible]



[illegible]



فصل پنجم در بیان احوال و مشاغل  
و در بیان احوال و مشاغل







او چیست موجب سکر است یا موجب عذر و گفته اند بازداشتن  
 نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار الهیه است و مفید شرح صدر و  
 و اطمینان دل است و بار دهنده است در نفس خواطر و عادت کردن  
 و بازداشت نفس سبب حدان و صلوات عظیمه است در ذکر و در  
 بسیار از فوائد دیگر و خوف خواجه قدس در ذکر بازداشت نفس را  
 لازم نمیشمرده اند چنانکه رعایت عدد در لازم نمیشمرده اند ما رعایت و  
 قلبی است و از عبارات و اصطلاحات سلسله خواجگان است فی سلسله  
 یاد کرد و بازگشت و نگه داشت و بازداشت یا ذکر و عبارت یاد کرد  
 است یا قلبی و بازگشت است ذکر هر بار که زبان یا بدل کلمه  
 طبعه یا کلامی در عقب آن بهمان زبان مکرر شود خداوند مقصود  
 نور و رضای تو را که این کلمه بازگشت نفر کنند است هر خاطر  
 که بیاید از سبک و بد تا ذکر او خالص ماند و سراسر از ماسوی فارغ کرد  
 و نگه داشت مراقبه خاطر است چنانکه در یکدم چند بار مکرر خاطر او  
 بغیر رود نه... و مقصود ازین همه بازگشت است و مشاهده است  
 و فانی شدن و ذکر ذکر حقیقه است فی الحقیقه و ذکر سانس و ذکر

او چیست موجب سکر است یا موجب عذر و گفته اند بازداشتن  
 نفس در وقت ذکر سبب ظهور آثار الهیه است و مفید شرح صدر و  
 و اطمینان دل است و بار دهنده است در نفس خواطر و عادت کردن  
 و بازداشت نفس سبب حدان و صلوات عظیمه است در ذکر و در  
 بسیار از فوائد دیگر و خوف خواجه قدس در ذکر بازداشت نفس را  
 لازم نمیشمرده اند چنانکه رعایت عدد در لازم نمیشمرده اند رعایت و  
 قلبی است و از عبارات و اصطلاحات سلسله خواجگان است فی سلسله  
 یاد کرد و بازگشت و نگه داشت و بازداشت یاد کرد و عبارت از ذکر  
 است یا قلبی و بازگشت است ذکر هر بار که زبان یا بدل کلمه  
 طبعه یا کلامی در عقب آن بهمان زبان مکرر شود خداوند مقصود  
 نور و رضای تو را که این کلمه بازگشت نفر کنند است هر خاطر  
 که بیاید از سبک و بد تا ذکر او خالص ماند و سراسر از ماسوی فارغ کرد  
 و نگه داشت مراقبه خاطر است چنانکه در یکدم چند بار مکرر خاطر او  
 بغیر رود نه... و مقصود ازین همه بازگشت است و مشاهده است  
 و فانی شدن و ذکر ذکر حقیقه است فی الحقیقه و ذکر سانس و ذکر







و استر شاکه در قید کتابت آورده میشود تا این رساله بآن کلیت  
ندیده تمام شود و بآن انفاک منبر که مسکله الحتام و هر نه اسم الله  
الرحمن الرحیم بنابر طریق مشغولی این عزیزان است که میگویند  
هو الله روح و خلوت را بخند معز هوش و در دم است که هر نفسی  
که بر زبان میباید از سر حضور باشد و غفلت یور راه نیابد و طریق  
مشغولی است این کلمه طیبه لا اله الا الله را تمام میگویند و کیفیت  
گفتن آنست که زبان را بر کام چسبانند و نفس را در درون نگاهان  
میدارند آنقدر از سر توانند و متوجه قلب صبور میشوند که ذکر  
از قلب گفته شود نه از معده و این توجه را مهم میدانند و این مشغولی  
و در وقت ذکر ملاحظه این معجز را که خداوند مقصود من نور و نور  
مر میگردانند و این مشغولی را در جمیع احوال در رفتن و آمدن و تکلم  
خوردن و نوشیدن نگاه میدارند و امر دیگر است بعضی باینکه میکنند  
و آنرا است که بکسر الف لا را از سر ناف اعتبار میکنند و کرسی لا را  
بر پستان دست و بکسر لا را بر سر قلب صبور و آنرا هم متصل است  
آنکه بر پستان دست واقع شده است لا اله الا الله محمد رسول الله را متصل

و اسر شاکه در قید کتابت آورده میشود تا این رساله بآن کلیت  
 خد سیه تمام شود و بآن انفاک منبر که مسکه الحتام و هر نه اسم  
 الرحمن الرحیم بنابر طریق مشغولی این عزیزان است که میکنند  
 و در روم و خلوت را بخند معتر هوش در دم است که هر نفسی  
 که بر مرآه میباید از سر حضور باشد و غفلت یور راه نیاید و طریق  
 مشغولی است که این کلمه طیبه لا اله الا الله را تمام میکنند و کیفیت  
 گفتن آنست که زبان را بر کام چسبانند و نفس را در درون نگاهدارند  
 میدانند آنقدر از مرگ توانند و متوجه قلب صبور میشوند که ذکر  
 از قلب کفایت شود نه از معده و این توجده را هم میدانند و این مشغولی  
 و در وقت ذکر ملاحظه این معز را که خداوند اقصا و نور و صفا  
 مر میباید و این مشغولی را در جمیع احوال در رفتن و آمدن و کلام  
 خوردن و وضو ساختن نگاه میدارند و امر دیگر است بعضی ناله میکنند  
 و آنرا است که بکسر الف لا را از سر ناف اعتبار میکنند و اگر سی لا را  
 بر پستان راست و بکسر لا را بر سر قلب صبور و اگر متصل است  
 اگر بر پستان راست واقع شده است لا اله الا الله محمد رسول الله را متصل



قلب اعتبار میکنند این شکل را با این کیفیت نگاه میدارند و بکنند  
به آن طریق که مذکور شد در این طریقه ذکر ایشان است و الله اعلم  
الشیان است که دل خود را با آن جناب مقرب نماید و حاضر  
میدارند و از لباس عرف و صورت عرب و فارسی و غیره از همه جدا  
و دل خود را از محل اوقاف صنوبر است و در تنه رند و سفید  
محمد از جهات هم از انجاست علی علیه السلام بحسب فرموده است  
و کسرا قرب الیه من عبد الودید اگر کمال و شرف رسانند  
میدزد و یک و دو دور انداخته هر که دور اندازد او دورتر  
از چنین حدیث است و میجو رتر اما در حدیث ضعیف است  
در باب انبغی تمام میسر میشود و اینکه بنده این غرض را از  
دختر میسر است اگر انبغی در نظر بصیرت غریب اندازد از خود خواهد  
که نفی کند نخواهد ماند که در کبر فردی است تا از چشم او  
بغیر خبر غافل و بنده هیچ چنان میشود از شهادت نظر او آیند و اینکه  
چون آن شیخ ضعیف از دور دورتر شود و آنرا باطنی  
شخص را نیک مشغول کرد اما اگر درین فواید مکرر شود

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "و کسرا قرب الیه من عبد الودید" and "و کسرا قرب الیه من عبد الودید".



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

این معزز را بآن اسم مقدس اسم داشت بر دل خود ناز می کنند  
و مراقب این معزز باشند مانند کسی که چشم بر عزیز گذاشته است  
و برینید و از دیدن بتعقل عمر بردارد و الله اعلم بالآخرات حضرت  
محمّد و مرقدش را در ذیل این کلمات قدسیه این دو بیت مسنوب  
موافق حال و مطابق قبل و قال این مکینه است نوشته بودند  
حرف درویشان به زود مرد و درون ناخواند بر سیر آن فسون  
کار مردان روشن و کرم است کار و نماند حیل و بر شمر است  
جامی که نه مرد و خانقا است ویر نه باختر از وقفه آگاه ز سیر  
هم قانع و هم خاتم آن جمله نور فایده بالخریب و اختم بالخير  
احمد اول و آخر اظاهر او باطنا و الصدوت علی سیدنا محمد و آله  
و صحبه اجمعین الیه یم الدین تمت تمام شد نسخه شرح راعیان  
تصنیف مولانا عبدالرحمن جامی خط کاتب الفوطی رفیع حقیق خاوری  
خانقاه درویش بن بیک که تریز از ایشان اضعف بباد الله سید  
بیکهار بی ولد سید شعیب غفر له و لوالدیه و آل الیهما الیه  
تاریخ شهر رمضان بیستم سنه ۱۰۵۰

این معزز را بآن اسم مقدس اسم داشت بر دل خود ناز می کنند  
و مراقب این معزز باشند مانند کسی که چشم بر عزیز گذاشته است  
و برینید و از دیدن بتعقل عمر بردارد و الله اعلم بالآخرات حضرت  
محمّد و مرقدش را در ذیل این کلمات قدسیه این دو بیت مسنوب  
موافق حال و مطابق قبل و قال این مکینه است نوشته بودند  
حرف درویشان به زود مرد و درون ناخواند بر سیر آن فسون  
کار مردان روشن و کرم است کار و نماند حیل و بر شمر است  
جامی که نه مرد و خانقا است ویر نه باختر از وقفه آگاه ز سیر  
هم قانع و هم خاتم آن جمله نور فایده بالخریب و اختم بالخير  
احمد اول و آخر اظاهر او باطنا و الصدوت علی سیدنا محمد و آله  
و صحبه اجمعین الیه یم الدین تمت تمام شد نسخه شرح راعیان  
تصنیف مولانا عبدالرحمن جامی خط کاتب الفوطی رفیع حقیق خاوری  
خانقاه درویش بن بیک که تریز از ایشان اضعف بباد الله سید  
بیکهار بی ولد سید شعیب غفر له و لوالدیه و آل الیهما الیه  
تاریخ شهر رمضان بیستم سنه ۱۰۵۰



[illegible]